

ژان پییر مورل
ترجمه: فرید صداقت

در آرشیوهای ادبی کا.گ.ب

۱۸۰

کلامی جان گرفته در آرشیوهای ادبی کا.گ.ب

LA PAROLE RESSUSCITÉE DANS LES ARCHIVES LITTÉRAIRES
DU KGB

VITALI CHENTALINSKI

نویسنده: ویتالی شانتالینسکی

trad. du russe

برگردان از روسی: گالیا آکرمان - پییر لورن

par Galia Aqkerman et Pierre Lorrain

edition: Robert Lafont

انتشارات رویر لافون

466 P. 149 F.

۴۶۶ صفحه - ۱۴۹ فرانک فرانسه

پیش از هر چیز یک فهرست ساده: نیکولاس کلیوئیف^۱، شاعر، پنجاه ساله، که در میان ۲۳ و ۲۵ اکتبر ۱۹۳۷ در جریان اعدام‌های مهلک، تیرباران شد. پل فلورنسکی^۲، کشیش، دانشمند و نویسنده، پنجاه و پنج ساله، بازداشت در ۱۹۳۷ برای سومین بار متوالی. او در همان محل قبلی حبس یعنی اردوی جزایر سولووکی^۳ (جائیکه چهار سال در آنجا بازداشت بود) در ۸ دسامبر ۱۹۳۷ اعدام می‌شود. بوریس پیلنیاک^۴، نویسندهٔ چهل و چهار ساله، اعدام در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ در مسکو، شش ماه پیش از این اتفاق دستگیر شده بود. اوسیب ماندلشتام^۵، شاعر، بازداشت دوم در ماه مه ۱۹۳۸ به دلیل گزارش دو عضو اتحادیهٔ نویسندگان، در ماه اوت به پنج سال حبس در اردو محکوم می‌شود، ۲۷ دسامبر همان سال در بیمارستان موقت اردوی ولادی وستوک^۶ به سن چهل و هفت سالگی می‌میرد.

ایزاک بابل^۷، نویسنده، چهل و شش ساله، هشت ماه پس از دستگیری در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۰ اعدام می‌شود.

تاریخ و محل این مرگ‌ها در کتب تاریخ ادبیات و فرهنگ روس و یا کتابهای نوشته شده درباره این نویسندگان تا همین اواخر وجود نداشت. حتی خانواده و نزدیکانشان پس از سالها بی‌اطلاعی و نبرد میان امید و ناامیدی، به هیچ طریق ممکن از سرنوشت آنان اطلاعی نیافتند: ابتدا در ۱۹۵۶ (بابل، پلنیاک) و بقیه سالها بعد در ۱۹۸۷ (کلیوئیف، ماندلشتام). محاکمات آنان، پس از بازجویی‌های سریع و در شرایطی که هیچ وکیلی در میان نبود، در اغلب موارد به اعدام ختم می‌شده است: مرگشان رازی بود که تنها رهبران و مأموران پلیس مخفی (چکا^۸، گپشو^۹، ن.ک.و.د^{۱۰}) از آن آگاه بودند. رازی که می‌باید «تا ابد مکتوم» می‌ماند.

یاگودا^{۱۱}، ازوف^{۱۲}، بریا^{۱۳}

بایستی در نظر داشت که میان ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ خود رؤسای پلیس مخفی هم تا روز مرگ از نزدیک تعقیب می‌شدند. احتمالاً در ۱۹۲۸ یا ۱۹۳۴ کشیش فلورنسکی، ماندلشتام و کلیوئیف نخستین بار به دستور یاگودا بازداشت شده بودند. اما آنها نیز مثل پلنیاک، زمانیکه ازوف مرد اول پلیس مخفی بود، کشته شدند. «بابل» نیز در زمان بریا به قتل رسید، کسی که جانشین و مسئول تصفیه ازوف بود. و در تمام این سالها، استالین به دیکتاتوری‌اش ادامه می‌داد، و از صدور حکم مرگ پی‌درپی کسانی که خود به رهبری پلیس مخفی گماشته بود، راضی بنظر می‌رسید. توانایی‌های پلیس مخفی هر روز گسترده‌تر می‌شد و آرام آرام زمان طرح‌ریزی اعدام‌های سراسری فرا می‌رسید.

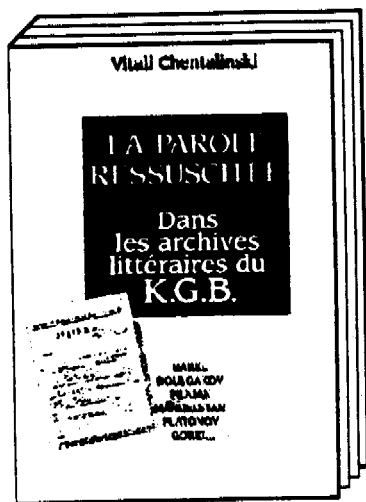
آیا ممکن است که جلادان و جانشینانشان زمانی مجبور شده باشند مدارک و پرونده‌ها را نابود کنند تا از رؤسای قبلی و قربانیانشان اثری به جا نماند؟ این نویسندگان در روزهای آخر زندگی‌شان چه چیزی را توضیح می‌دادند؟ (هیچکس چیزی نمی‌داند، یا تقریباً از لحظه دستگیری به بعد چنین است) همه اینها هنوز در آرشیوهای مخفی باقی است؛ یعنی تمام متون ناشناخته، از جمله دستنوشته‌های توقیف شدگان در زمان بازداشت.

بازشدن آرشیوها

شش سالی می‌شود: این امید با شروع پژوهشهای مجدد ویتالی شانتالینسکی که نتایج فراوانی داشته است، دعیده شد. در اواسط پروسترویکا این نویسنده غیر حزبی، گزارشگر قدیمی تلویزیون در شرق دور و عضو اتحادیه نویسندگان مسکو، فکر اولیه تشکیل کمیسیون ویژه نویسندگان را ارائه داد. این کمیسیون باید عهده‌دار نخستین بازگشایی آرشیو کا.گ.ب برای دست‌یابی به ردپای ۱۵۰۰ نویسنده‌ای شود که از قربانیان رژیم کمونیستی بودند.

شناسایی مجرم

کتاب «کلام جان گرفته»، بیشتر شامل حال پلیس‌هاست تا نویسندگان. چرا که نامشان، روش کارشان، اندیشه‌شان، نقش اصلی را ایفا می‌کند. شانتالینسکی تاریخ را بازسازی می‌کند. قسمتهای وسیعی از کتاب را دادرسی‌های شفاهی تشکیل می‌دهد. این دادرسی‌ها به صورت دقیق توسط



بازجوها تدوین شده و به امضاء قربانیان رسیده است. یک چیز به سرعت دانسته می شود: بجز یک یا دو مورد استثناء، مثل ماندلشتام - که در ۱۹۳۴ صرفاً به خاطر یک شعر که در آن به استالین به شدت حمله کرده بود دستگیر شد - نویسندگان بخاطر چیزهایی که نوشته بودند دستگیر و محاکمه نشده اند. از طرف دیگر، عده ای - مثل آندری پلاتونوف^{۱۲} - فقط دستنویس هایشان توقیف می شد بدون آنکه خودشان متحمل زندان یا دادرسی شوند. «می خواهید بگوئید که شما به عنوان یک نویسنده دستگیر شده اید؟ فکر نمی کنید که چنین تعبیری از ماجرا خیلی ساده به نظر می رسد؟» این پرسش یکی از بازجوهاست از «بابل» زمانیکه در ۱۹۳۹ به لوبیانکا^{۱۵} می رسد. بی شک پاسخ به این پرسشها به عهده بازجویی شونده است: این سؤالات همواره برای متهم کردن آنها به فعالیت های سیاسی بوده است، حتی اگر چنین فعالیتی نداشته اند.

به تعبیری هر «مجرمی» مرتکب سه جرم شده است: ضد انقلاب بودن، جاسوسی، تروریسم. اینجا، می بایستی دو دوره وحشت و دوره پیش از آن را از هم متمایز کرد. دستگیری تمامی افراد (بجز ماندلشتام) پیش از ۱۹۳۷ تحت عنوان «ضدانقلابی» بوده است (مانند مورد کلیوئیف) یا به این بهانه که اینان در بخش هایی از تشکیلات مخفی مثل عناصر سلطنت طلب یا ملی گرا فعالیت می کرده اند و یا با خارجیها در ارتباط بوده اند. (این درست مثل موردی است که برای کشیش فلورنسکی پیش آمد).

موردی دیگر که از سال ۱۹۳۶ متوجه مجرمین بود کسانی بودند که تروتسکیست^{۱۶} نامیده می شدند. چراغ اتهام جاسوسی بیشتر از پیش روشن بود، بخصوص وقتی با «تروریسم» همراه می شد، که اینک شکل توطئه ای علیه استالین را پیدا کرده بود. در این توطئه ها افرادی به عنوان متهم

شناخته می‌شدند که پیشتر مورد اعتماد رهبری کرملین بودند و بعدها جنایتکار نامیده شدند. واضح است که در اغلب موارد، ادبیات و زندگی ادبی بهانه‌ای بیش نبوده است. اما برای تهمت زدن توجیهی بسیار مهم به حساب می‌آمده است. از سال ۱۹۲۱، همین نکته در نهایت سبب کاهش کیفی ادبیات روس می‌شود. در یک وضعیت پلیسی، تروتسکی و شریک جرم ادبی اش ورونسکی^{۱۷} متهم به این شدند که از ابتدا اقدام به منحرف کردن دیگر مؤلفین روسی کرده‌اند، اما کسانی که چنین راهی را در مورد این دو می‌رفتند، دست آخر نقاب از چهره کنار زدند. به نظر این حضرات، تماس با خارجی‌ها دلیل اصلی توطئه سرمایه‌داری علیه اتحاد شوروی بود: رفت و آمدهای ویکتور سرژ^{۱۸}، پانای ایستراتی^{۱۹}، و آندره مالرو^{۲۰} برای جمع‌آوری اطلاعات و جلب کردن جاسوسان بوده است. ملاقات ویکتور سرژ با ماندلشتام یک جنایت هولناک تلقی شده است، و همین یکی از علل دستگیری شاعر و محکومیت پنج ساله در اردوگاه است. در نهایت، زندگی ادبی برای بازجوها حکم معدنی از اطلاعات و شروع پرونده‌سازی‌های جدید بود.

نتیجه

«کلام جان گرفته» روایتی شگفت از جنایات استالینی است و گواه مرگ فرهنگ. «به جهت رفتار خاص و ناهنجارم نسبت به سیاست حزب و حکومت، با اتحادیه نویسندگان شوروی قطع رابطه کرده بودم و به همین جهت بود که مداخله‌ای در کنگره نویسندگان نداشتم... من به تدریج در چاه شکست فرو می‌رفتم.» این بررسی، بی‌تردید و به وضوح، واقعیتهایی را از ورای پرده دروغ آشکار می‌کند. و سرانجام شانتالینسکی می‌نویسد: بعضی وقتها وضعیتی که زندانی در آن قرار دارد به چنان پوچی می‌رسد که برای لو دادن خود مسخرگی را به اوج می‌رساند. اما در چه جهتی؟ به خاطر چه هدفی؟ برای متقاعد کردن کدام دادگاه حقیقی؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

- | | | |
|---------------------|----------------------|------------------|
| 1. Nicolas Klouïev. | 2. Paul Florenski. | 3. Solovki. |
| 4. Boris Pilniak. | 5. Ossip Mandelstam. | 6. Vladivostok. |
| 7. Isaac Babel. | 8. Tchéka. | 9. Guépéou. |
| 10. NKVD. | 11. Iagoda. | 12. Elov. |
| 13. Beria. | 14. Andrei Platonov. | 15. Loubianka. |
| 16. Trotskistes. | 17. Voronski. | 18. Victor Serge |
| 19. Panait Istrati. | 20. André Malraux. | |